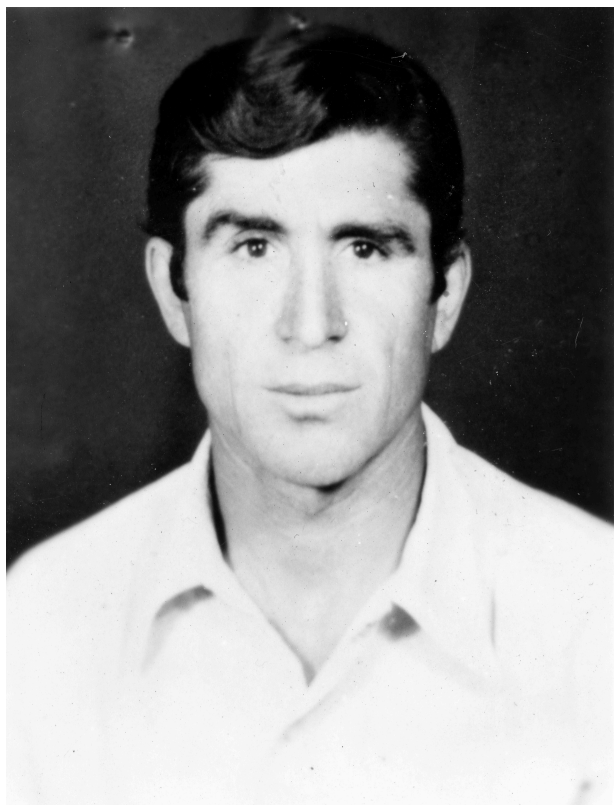


## شهید مصطفی جمالی



از بشارت علی  
سازمان جامع سرداران و هزار شهید استان بوشهر

نام پدر	محمد علی
تاریخ تولد	۱۳۳۲/۰۴/۰۹
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۱۰/۰۴
محل شهادت	ام الرصاص
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	دوره ابتدایی
مدفن	کلمه

## زندگینامه

### زندگینامه شهید

ایران پهناور در سراسر تاریخ پر افتخار شیعه مآمن مدافعان و حامیان قیام علوی بوده است. تربت های پاک شهدا و قبه های امام زادهای شهید موید این مطلب است. گلزار شهدای کلمه نیز موید این است که این شهر در تاریخ پر افتخار ۸ سال دفاع مقدس چه جان فشانی هایی نموده است. شهید مصطفی جمالی نامی آشنا برای این آب و خاک است. اجداد شهید از روستای خیاری به کلمه آمده و برای همیشه در آنجا اسکان می یابند. پدر بزرگوار او محمدعلی جمالی نام دارد. و مادرش نیز زبیده نام دارد. آن پدر صاحب ۷ فرزند گردید. فرزند بزرگ او علی باز نام دارد که متأسفانه در ایام جوانی جان خود را از دست می دهد. او به رودخانه تنگ باهوش می رود و اسیر گرداب موج آب های خروشان رودخانه می شود و در آب غرق می گردد. شهید مصطفی جمالی فرزند دوم خانواده می باشد که در تاریخ ۹/۴/۱۳۳۲ در روستای کلمه متولد می گردد. آن شهید هیچ گونه تحصیلاتی نداشت. او در همان دوران کودکی وارد عرصه تلاش و کار گردید و علی رغم سن کمی که داشت کارهای بزرگی را برای تامین معیشت خانواده و کمک به پدر و مادر خود انجام می داد و در گرمای شدید مبادرت به درو کردن محصول جو و گندم می پرداخت.

روح لطیف او در همان محیط مصفای روستا پرورش یافت و طبیعت از او انسانی آفرید که اینک الگوی آزادی و بزرگی است. سرانجام در تاریخ ۴/۱۰/۶۵ در عملیات کربلای ۴ به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

### صفات اخلاقی شهید:

«شهید جمالی مظهر مظلومیت بود. او آن چنان کم حرف بود که حتی برای وصول حق خود نیز امتناع می نمود. اهل گذشت بود. مدت ها به شغل معماری مشغول بود. کارهای سفید کاری و نازک کاری را انجام می داد و هنرمندی با سلیقه بود. در مراسم های مذهبی حضوری چشم گیر داشت. بسیار خوش زبان بود و اهالی محل را به نیکی صدا می زد. هرگز مشاهده نشد که کسی از او آزرده خاطر و پریشان گردد. در کارهای خود انصاف به خرج می داد و دارای وجدان کاری بالایی بود. اهل اعتماد و راز دار خانواده و مردم بود. علی رغم مظلومیتی که در رفتار و چهره او نمایان بود به گفته همزمانش در جنگ بسیار پرتحرک و نترس بود. به دلیل نقصی که از ناحیه پا داشت خدمت سربازی معاف گردید اما علاقه ای که به جبهه و نبرد برای رضای خدا داشت او را روانه جبهه نمود. گرچه او خود را با سادگی و تواضع در میان هم زمانش گم کرده بود و نشانی به ظاهر از او یافت نمی شد اما همزمانش از جایگاه حقیقی و بعد معرفتی او غافل نبودند و او را اینک می شناختند. او حریت و آزادی و رهایی از قید و بند را در مبارزه با طاغوت می دانست. در قاموس او صلح با ائمه کفر معنایی ندارد و اعتقاد داشت که تا سفاکانی چون صدام و حامیانشان بر زمین تنفس می نمایند دو راه بیشتر وجود ندارد یا اینکه در گریبان خویش فرو رفت و خواهان پذیرش ذلت ابدی گردیم و یا اینکه علم قیام حسینی را بر افراشته گردانیم و تمامی احرار و آزادی را در تحت لوای آن جمع نماییم. اگر بخواهیم راه نخست را انتخاب نماییم دیگر چگونه حکومت را میتوان به اهل آن باز گرداند. و از اسلام دم زد. حاشا و کلا. شهید جمالی نیز سرباز نستوهی بود که بر قامت خود لباس شهادت می پوشید و شمشیرهای زهر آلود را به سوی خود فرا می خواند تا اسلام عزیز را به جهانیان معرفی گردد و در ریشه ظلم و شرک و نفاق برکنده شود.»

## مصاحبه

مصاحبه ای کوتاه با برادر شهید:

یکی از برادران شهید محمد نام دارد که اینک در شهر کلمه اقامت دارد برادر شهید چنین می گوید:

«نام برادرم مصطفی بود این نام را مرحوم پدرم بر او گذاشت و از آنجایی که علاقه فراوانی به اهل بیت داشت این نام را بر فرزند خود گذاشت. گرچه پدرم سواد نداشت اما هرگز اجازه نمی داد که لقمه حرامی از گلویش بیرون آید. کدام از فرزندانش پائین رود. زندگی آن شهید وضعیت مطلوبی نبود. ولی هرگز ندیدیم که ملالی در چهره او پیدا شود. علیرغم مشکلات فراوانی که داشت همیشه قانع و شکر گزار بود. توکل بسیاری داشت و خدا را در همه حال شاهد و ناظر خود می دانست. تا آخرین لحظاتی که در جمع ما حضور داشت ما را به احترام متقابل فرا می خواند و حفظ احترام والدین را سر لوحه کارهای خود گذاشته بود. اینک خیلی شرمندۀ ام که چرا نتوانستم آن طور که باید این برادر بزرگوارم را بشناسم.»

برادر شهید خود را شرمندۀ شهید میدانند. شاید با خود چنین نجوا می کند که اگر می دانستم راه او به شهادت ختم می شود تا هنگام وضوی شهادت چشم از رخ او بر نمی داشتم و روی چهره اشان بر نمی گرداندم. اما برادر! بدان که او زنده است و از نعمات الهی بهره می برد اما چشم سر را یاری دیدن آن نیست که او را دریابید. چشم سر می خواهد تا اسرار را دریابد. او زنده است تا گواه صادق روزهایی باشد که بعد از او بر ما گذشته است. او بر رفتار ما شهادت خواهد داد. از او باز پرس که با آرمان ها چقدر وفا دار مانده ای؟

برادر شهید چنین ادامه می دهد: «مرید و مراد او امام خمینی (ره) بود و نسبت به روحانیت علاقه فراوانی داشت. به وقت نماز اقامه می نمود. بسیار ساده پوش بود. در گذشته خود به دقت نظر می کرد و به دنبال گم شده ای بود. در روزهای آخر حیاتش رفتاری عجیب به خود گرفته بود، گویا خود از این خبر مهم که او را در سلک سربازان امام زمان (عج) جای داده اند با خبر بود. وقتی که غزل خدا حافظی را سرود رجعت دگر باره اش به خانواده را منتفی دانست و گفت: «می روم تا تنها خاطره ام در نزدتان باقی بماند. مرا حلال کنید.» در آن زمان من این کلام را جدی نگرفتم اما اینک می دانم کلام ساده ای نبوده است.»



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران